

روند شکل‌گیری تفکر شریعتی

(مصاحبه با کاظم سامی)

زمستان ۶۴

«بنام خدا»

س - زمینه آشنائی شما با دکتر علی شریعتی چگونه فراهم آمد؟
ج - من و اکثریت دانش‌آموزان آن روز مشهد (سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰) قبل از آنکه با «علی» آشنا شویم با پدرش (استاد محمد تقی شریعتی) که معلم فرهنگ خراسان بود آشنا شدیم. استاد شریعتی در آن زمان معلم اخلاق ما و شاید همه دانش‌آموزان ایران بود. کتابی نوشته بود بنام «اخلاق شریعتی»، و «اخلاق» در آن روزگار یک درس بود! و آنهم در مقطع آموزش دبستان - چیزی که بعدها از میان رفت و هنوز هم بعنوان یک درس جز در حوزه‌های علمیه تدریس نمی‌شود و من حتی در دوران تحصیلات دانشگاهی و آموزش پزشکی هم این درس را ندیدم و مثل اینکه بعضی از نظام‌ها اصولاً نیازی به اخلاق ندارند!! تا چه رسد به اخلاق پزشکی! - شاید هنوز در لابلای کتابها و جزوات باقیمانده آن زمان بتوان جزوه کوچک «اخلاق» را باز یافت و باین ترتیب من و ما با نام «شریعتی» آشنا شدیم.

آن روزها در مشهد دو دبیرستان بزرگ بود و سومی هم در شرف

نأسیس، بزرگترین آنها دبیرستان فردوسی بود که بعلت امکانات فراوانش (کتابخانه، آزمایشگاههای متعدد میدانها و سالن ورزش و اجتماعات و تآثر و...) بیشتر مورد استقبال دانش آموزان قرار می گرفت. و شاید به همین علت دانش آموزان محلات مختلف شهر در این دبیرستان بهم می رسیدند. آشنائی نخستین من با دکتر شریعتی هم نتیجه همین تلافی طبیعی و جبری بود. من از دبستان «اسلام» و او از دبستان «ابن یسین» به دبیرستان «فردوسی» آمده بودیم و هر روز در کلاس، میدان ورزش و کربدورهای دبیرستان با هم روبرو می شدیم و این توفیق هم نصیبمان بود که گاه و بیگاه با چهره پر درد و رنج و سیمای پر فروغ استاد شریعتی که معلم اخلاق و تعلیمات دینی و عربی دبیرستان بود روبرو شویم.

دبیرستان فردوسی در آن زمان دو کلاس اول داشت: در کلاس اول الف زبان خارجه «فرانسه» بود و در کلاس اول ب «انگلیسی». دکتر شریعتی زبان فرانسه را انتخاب کرده بود و من زبان انگلیسی را و همین انتخاب سبب شد که در سال بعد که دانش آموزان انگلیسی زبان را به دبیرستان جدیدالتاسیس «ابن یسین» منتقل کردند من بالاجبار از «فردوسی» به «ابن یسین» بروم و «علی» که از «ابن یسین» به «فردوسی» آمده بود در همانجا بماند و زبان فرانسه را ادامه دهد. اما این جدائی دبیرستان سبب جدائی ما نشد و چند صباحی بعد در «کانون نشر حقایق اسلامی» که به همت پدر او و استاد همه ما تاسیس شد با هم تلافی کردیم و این ارتباط همچنان ادامه یافت تا «نهضت خداپرستان سوسیالیست» و تشکیل «جمعیت آزادی مردم ایران» که به یک پیوند عقیدتی و سیاسی انجامید و هر روز عمیق تر و بیشتر شد تا آنجا که دیگر فاصله دانشکده و مشهد و دیار هیچگاه نتوانست ما را از هم جدا کند و بعد از دانشگاه و زندان و... حسینیه ارشاد و بالاخره تا آخرین لحظات هجرت و شهادت و پس از آن و هنوز هم تعجب نخواهید کرد وقتی بدانید

که مرثیه خوان شہادت این برادر در روزهای سوم و هفتم و چهلم و نخستین سالگرد هجرت و شہادتش بوده ام و در نخستین سالگرد شہادتش در مسجد ارگ تهران (۲۸ خرداد ۵۷) بدانجهت که خطیب دیگری حاضر به سخن گفتن نشد، من این وظیفه را بعهده گرفتم و تا آنجا که به یاد دارم با استفاده و تمسک به گفته ها و نوشته های او یاد آور سوگ بزرگ شہادتش شدم. آن سخن که از دل برخاسته بود و در سایه سر نیزه و مسلسل دژخیمان ادا شد هیچگاه منتشر نگشت. اگر بتوانید نوارش را پیدا کنید و چکیده اش را منعکس نمائید شاید بتواند منعکس کننده حال و هوای آن روز من و ما باشد.

س - آبشخور تفکر شریعتی را در کجا می یابید؟

ج - نخست در افکار و تعلیمات پدرش او در «کویر» می گوید:

«پدرم نخستین سازنده ابعاد نخستین روحم بود، کسی که اولین بار، هم فکر کردن را به من آموخت و هم فن انسان بودن را، طعم آزادی شرف، پاکدامنی، مناعت، عفت روح و استواری و ایمان و استقلال دل را... نخستین بار مرا با کتابهایش رفیق کرد. من از کودکی و در سالهای نخستین دبستان با رفقای پدرم - کتابهایش - آشنا شدم و مانوس. من در کتابخانه او که همه زندگی و خانواده او است بزرگ شدم و پروردم».

و سپس در افکار «نهضت خداپرستان سوسیالیست» که در سالهای دبیرستان با آنها آشنا شد، افکاری که در نخستین نوشته او «مکتب واسطه» تأثیر گذاشت و او در مقدمه این نشریه نوشت: (سال ۱۳۳۴)

«مکتب واسطه اسلام را در فرمول زیر می توان خلاصه کرد:

- ۱ - از میان مکتب های ماتریالیسم و ایده آلیسم، اسلام، روش مختص به خود دارد که آن را می توان رئالیسم نامید.
- ۲ - رژیم اجتماعی و اقتصادی اسلام، سوسیالیسم علمی است که بر

طرز تفکر خداپرستی استوار باشد.

۳ - پایگاه سیاسی اسلام میان دو بلوک شرق (به رهبری شوروی) و غرب (به رهبری آمریکا)، بلوک میانه است که به هیچ طرف بستگی نمی‌تواند داشته باشد، شجره طیبه‌ای است که نه شرقی است و نه غربی، پایگاه سومی است میان دو قطب، متضاد و شامل تمام کشورهای اسلامی. و باز تحت تأثیر همین افکار نخستین ترجمه خود را از زندگی ابوذر غفاری تحت عنوان «اولین خداپرست سوسیالیست» منتشر می‌کند.

آبشخور تفکر سیاسی شریعتی در ایران همان سیاست موازنه منفی مصدق است که بصورت تفکر نه شرقی و نه غربی در مکتب واسطه آمده است. شریعتی شیفته مصدق بود تا آنجا که او را پیشوای خود می‌خواند (صفحه ۱۲۸ - مجموعه آثار ۲ - مقاله آزادی خجسته آزادی). هنگام تحصیل در فرانسه و روبرو شدن با میدان‌های جدید فعالیت و آشنا شدن با روح آزادی و اندیشه آزاد، تحت تأثیر مکتب جهانی اسلام با مردم الجزایر و جبهه آزادیبخش آن رابطه می‌یابد، و بعدها این رابطه بصورت همکاری در سطح «المجاهد» ارگان جبهه آزادیبخش الجزایر درمی‌آید و در این رابطه با متفکرین و نویسندگانی چون فرانتس فانون و عمر اوزغان (عمار اوزیقان) آشنا می‌شود. آشنائی او با این گروه و هم چنین با بزرگانی چون لونی ماسینیون (استادش) و سارتر و کوکتو و شوارتز و هانری لوفور، و گوروویچ (استاد دیگرش) و... و بخصوص آشنائی با فلسفه غربی و جامعه‌شناسی علمی او را با حال و هوای جدیدی روبرو می‌کند که خواه و ناخواه در تفکر اجتماعی، علمی و فلسفی او تأثیر می‌گذارد اما بعدها در بازگشت از فرنگ و در ضمن درسها و بحثهای او می‌توان تأثیر عظیم بیدارگرانی چون اقبال لاهوری و سیدجمال‌الدین اسدآبادی در تفکر و عملکرد اجتماعی - سیاسی دکتر شریعتی اشاره داشت. او اقبال و سید جمال را عنوان فصلی می‌داند که متن این فصل خود او اندیشه‌های او

است. او آنچنان مجذوب اقبال است که وقتی درباره اقبال سخن می‌گوید، می‌گوید ما از اقبال سخن نگفتیم، این اقبال بود که سخن می‌گفت! - این درسهایی است که در مکتب او می‌توان آموخت، اقبال است که به «قیام انقلابی» سیدجمال «قوم ایدئولوژیک» بخشید و درخت برومند و سرکش او را ریشه عمیق فکری داد و این تأثیر را در همه نوشته‌های شریعتی بوضوح می‌توان یافت تا آنجا که در «بازگشت به خویش» شریعتی همان راهی را می‌رود که اقبال رفته است و هر جا از اقبال سخن می‌گوید او را به عنوان بارزترین چهره تاریخ احیاء تفکر دینی و بازگشت به فرهنگ خویش می‌شناسد و سخت شیفته او است.

اما آبشخور اصلی تفکر شریعتی جای دیگری است: استاد او و تنها استاد او «علی» (ع) است. (صفحه ۱۲۸ و ۱۲۹ مجموعه آثار ۲ - خودسازی انقلابی). او می‌کوشد که از خویش یک «انسان علی گونه انقلابی بسازد» و در حقیقت آبشخور تفکر فلسفی و جهان بینی شریعتی «اسلام» است. او معتقد است که ایده آلیسم، ماتریالیسم و حتی رئالیسم (که پایه تفکر جوانی او بود) در جهان بینی اسلامی مفهومی ندارد. اینها تضادهائی هستند ناشی از بینش و گرایش خاص و یک بعدی متفکران، در نظامهای اجتماعی خاص، در طول تاریخ، جهان بینی او، جهان بینی اسلامی است بر اساس توحید و توحید در اندیشه او یعنی اعتقاد به یک بیکره بودن تمامی عالم وجود، «عالم» و «وجودی» که از یک «وحدت» ساخته شده است و بنا بر این در چنین وحدتی تقسیم میان «ایده» و «رئالیت» تقسیم میان «روح» و «جسم» و تقسیم میان «مادی» و «معنوی» بی معنا است.

س - روند فکری - فرهنگی سیدجمال‌الدین - اقبال - شریعتی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
ج - قبلاً ذکر این نکته را لازم می‌دانم که مقایسه و با هم آوردن نام

این سه چهره درخشان تاریخ بیدارگری و تولد دوباره اسلام بدان معنا نیست که دیگر چهره‌های اصیل و اصلی نقشی در روند تفکر و حیات دوباره اسلام نداشته‌اند. این کوته‌بینی بعد از ایراد سخنرانی من در مسجد قبا در نخستین ماههای شهادت دکتر شریعتی بهانه بدست معاندین داد که بدون توجه به ماهیت سخن و مقایسه‌ای که بعلت تشابه در نحوه تفکر، تحصیل و زندگی و مرگ این سه چهره بزرگ رنسانس اسلامی می‌دیدم، بعمل آمد. خواستند تخم نفاق و تفرق بیاشند که موفق نشدند و امید است این بار نیز که سنوالم شما ریشه در همان مقایسه و ترتب دارد آغاز کوته‌نظری دیگری نگردد.

و اما در پاسخ سنوالم باید بگویم که شریعتی خود در این باره به روشنی حرف زده است، او می‌گوید: «اسلام در عصر ما رنسانس خویش را با سیدجمال آغاز کرد و این کار کوچکی نیست، که به تعبیری همه چیز است یا شروع همه چیز است». او کار سیدجمال را در دو زمینه اصلی می‌داند:

یکی زمینه سیاسی که سبب بیداری روحهای خواب گرفته و روشنائی اندیشه‌های تاریک و برانگیختن اراده‌های فلج شده و شناساندن چهره استعمارگر به ملت‌های مسلمان گردید، و دیگر زمینه علمی، که علاوه بر روشن بینی علمی و استخدام ارزشهای علمی و عناصر مترقی مدنیت جدید بزرگترین گام را در جهت «عقلی کردن» بینش مذهبی برداشته است.

او سیدجمال را بیشتر یک عنصر دیپلماتیک و سیاسی می‌داند که از مسائل فکری و تلاشهای ایدئولوژیک دور مانده است (صفحه ۲۴۱ و ۲۴۲ مجموعه آثار ۲۷) و اما اقبال را بگونه‌ای دیگر در این روند می‌شناسد:

اقبال از نظر شریعتی در تاریخ فلسفه جهان و در تاریخ تفکر امروز دنیا شخصیتی است در برابر برگسن و در کنار دکارت که از نظر فکری و فلسفی برجستگی خاص دارد. او اقبال را مردی جامع می‌شناسد، کسی

که هم تفکر فلسفی و علمی والا دارد و هم در زمینه اجتماعی نقش عملی مثبت در مبارزه علیه استعمار، بازی می‌کند، هم واجد عالیترین تحصیلات امروز دنیا است و هم مرد سیاست و اندیشیدن به سرنوشت جامعه. اقبال از نظر او مرد عمل است، مرد مبارزه، مرد شعر و ادب و مرد قبول تعهدهای سنگین در برابر جامعه و خلاصه اقبال از نظر شریعتی مردی است که هم بیداری سیاسی زمان را در اوج دارد و هم در اندیشیدن فلسفی و علمی یک متفکر و فیلسوف معاصر است (صفحه ۳۵ - مجموعه آثار ۵). و اما در این روند احیای تفکر دینی و تولد دوباره و تجدید حیات اسلام «قیام انقلابی» را سید جمال آغاز کرد و اقبال باین قیام «قوم ایدئولوژیک» بخشید و شریعتی کسی است که درس «خودسازی انقلابی» را بر مبنای این ایدئولوژی به نسل امروز داد. دکتر شریعتی این ساختن را و این خودسازی را آغاز کاری می‌دانست که هر روشنفکر مسلمان به عنوان بزرگترین مسئولیت در ساختمان جامعه خویش دارد. او می‌گفت:

«در جامعه من اسلام، هم ایمان توده است، قدرت نیرومند اجتماعی است، هم تاریخ است و هم فرهنگ ملی و هم در ذات خود سازنده و آگاهی بخش و عدالتخواه و ضد استبداد و معتقد به عزت انسانی و اجتماعی و مادی پیروانش. نفهمیدن این واقعیات یعنی نفهمیدن هیچ چیز! اگر من روشنفکر بتوانم این منبع سرشار و عظیم فرهنگی را استخراج کنم، اگر به مردمی که به اسلام ایمان دارند، آشنائی و آگاهی اسلامی بدهم و اگر چشم آنان را نیز مانند قلبشان به این تاریخ پر حماسه، و حرکت مکتب پر از جنبش و شعور زندگی بگشایم، رسالت خویش را به عنوان یک روشنفکر آگاه انجام داده‌ام.

روشنفکر جز این رسالتی ندارد که بر اساس فرهنگ و شخصیت معنوی و ملی یک جامعه بدان خود آگاهی ملی یا طبقاتی بدهد - رهبری سیاسی کار خود مردم است».

دکتر شریعتی بر مبنای این برداشت روشنفکرانه از جامعه‌شناسی سیاسی اسلام و ایران معتقد بود که اسلام مسخ شده است و گرچه از بین نرفته است ولی تجزیه شده است، و آنچه اسلام را از قدرت انقلابی و شور حیاتی انداخته است همین متلاشی شدن پیکره اسلام است، نه از میان رفتن آن. این اسلام تجزیه شده و قطعه قطعه شده تحرک نمی‌دهد، سکون و سکوت و قناعت می‌دهد، باید این مکتب بزرگ را تجدید بنا کرد و باز انسان نمونه و انقلابی ساخت. این کتاب بهم ریخته را که هر فصلش و ورقش در دست کسی است شیرازه بندی کرد و از نو همچون اول تدوین نمود. وقتی این کالبد و این اندام تجزیه شده دوباره تالیف و تجدید گردد و روح به آن کالبد تمام و درستش برگردد ماده مخدر و مسخ شده مذهب به روح القدس چون صور اسرافیل در قرن بیستم تبدیل خواهد شد و به جامعه‌های مرده خواهد دمید و حرکت آفرین خواهد شد و قدرت و روح و معنی را یکجا به دنیا خواهد آورد.

روند تفکر شریعتی و تکیه به خودسازی انقلابی او در جریان نهضت بیدارگری اسلام و ولادت دوباره آن منتهی به انقلاب اسلامی ایران شد ولی کار او و دیگر بیدارگران، تجدید حیات اسلام باید ادامه یابد و این روند به تدوین ایدئولوژی اسلامی بیانجامد. چیزی که هنوز هم جایش در جامعه انقلابی ما خالی است.

- سئوالات متعدد دیگر شما را در زمینه «تأثیر اندیشه شریعتی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران» و «نقش شریعتی در جذب نیروهای جوان به اسلام راستین و جلوگیری از گرایش آنها به مکاتب فلسفی - اجتماعی دیگر و خودباختگی در برابر استعمار فرهنگی» و هم چنین «تداوم و پویایی اندیشه شریعتی و عوامل موثر در این پویایی و...» را بعزت جلوگیری از اطاله بحث به فرصت دیگری موکول می‌کنم. و همین جا از تلاش پرارزش شما سپاسگزاری می‌نمایم.

الذی علم بالقلم

«او» قلم را تسلیم «زور» نکرد، به کیسه «زر» نفروخت و به سر انگشت «تزویر» نسیرد و این صدای او است که می‌گوید:

دستم را قلم می‌کنم و قلمم را از دست نمی‌گذارم، چشمهایم را کور می‌کنم، گوشهایم را کر می‌کنم، پاهایم را می‌شکنم، انگشتانم را بندبند می‌برم سینه‌ام را می‌شکافم، قلبم را می‌کشم حتی زیانم را می‌برم و لبم را می‌دوزم اما قلمم را به بیگانه نمی‌دهم! بگذار بر قامت بلند و راستین و استوار قلمم به صلیب کشند، به چهار میخم کوبند، تا او که استوانه حیاتم بوده است، صلیب مرگم شود، شاهد رسالتم گردد، و گواه شهادتم باشد.

و اکنون قلم - استوانه حیات او، صلیب مرگ او، شاهد رسالت او و گواه شهادت او در دست «من» و دردست «ما» است بکوشیم که این زبان خدا، این امانت آدم و این ودیعه عشق را پاس بداریم و جانمان را فدیه اش کنیم - چنان که او کرد او... دکتر علی شریعتی

یادش گرامی باد

کاظم سامی